

عزیز آریانفر جیوپولیتیک، جیو اکونومیک و جیواستراتیژی

در سال های اخیر «واژه» جیوپولیتیک در نوشتمان و گفتمان سیاسی زبان پارسی دری کار برد فراوانی داشته است. آن هم بیشتر به سبیل تفنن و بسا هم برای خودنمایی. آخر کاربری این واژه نوعی روشنفکر نمایی و فخر فروشی و وارد بودن به مسایل سیاسی را به نمایش می گذارد و این در حالی است که جز شمار اندک کارشناسان و فرهیختگان کمتر کسی در باره علم جیوپولیتیک آگاهی های اکادمیک و حرفه یی دارند. به هر رو، این همه انتوزیازم به کار برد واژه جیوپولیتیک تصادفی نیست. چون سرزمین ما و کشور ما بیش از دو سده است که چونان کارزاری به میدانگاه کشاکش های جیوپولیتیکی ابرقدرت ها مبدل گردیده است.

نویسندهء این سطور که در سال های پسین سرگرم کار پیگیر و توانفرسا در زمینه پژوهش پیرامون تاریخ معاصر نوین کشور و منطقه بودم ام، ناگزیر به آموزش جیوپولیتیک چونان علم گردیده ام.

در سخنرانی هایی که در شهرهای مختلف اروپا به ویژه فرانکفورت، لندن و مسکو و کابل... پیرامون مسایل مختلف کشور و منطقه داشته ام، بارها با پرسش های پیرامون مسایل جیوپولیتیک برخورد کرده ام که شوربختانه به دلیل کمی وقت از دادن پاسخ مفصل شرمنده بوده ام. تنها در آخرین سخنرانی که به تاریخ هشتم سپتامبر سال روان 2002 در «افغان اکادمی» لندن داشتم، این فرصت دست داد تا بیشتر پیرامون موضوع درنگ کنم. البته، متن کامل سخنرانی با جرو بحث های مفصلي که در این نشست با دوستان داشتم، در کتاب افغانستان به کجا می رود؟ به سال 2003 در کابل از سوی انتشارات «میوند» به دسترس سروران گذاشته شد. با این هم، به خواهش تنی چند از گرانمایگان فشردهء آن را در این نوشتار پیشکش می کنم. بایسته می دانم یادآور گردم که در این نوشتار کوشیده ام تا جای امکان مطالب را فشرده بسازم و نیز از آوردن مأخذ خودداری گردیده است. همچنان به دلیل فشرده سازی در

چند جايي تسلسل منطقي تا اندازه يي بر هم خورده است.

براي نخستين بار فریدريش راتسل آلماني به سال 1897 واژهء *Politische Geografie* را به کار برد. از همین رو او را پدر جيوپوليتيك مي خوانند. هر چند جغرافيا به عنوان عاملي مؤثر در علم سياست پيشينه بسيار درازي در تاريخ دارد.

سپس رودلف چيلين سويدني در آغاز سده بيستم مفهوم جيوپوليتيك را به کار برد. هر گاه قرار باشد تعريفی از علم جيوپوليتيك ارائه بدهيم، مي توان گفت که جيوپوليتيك علمي است در باره کشور (دولت) چونان ارگانيسم جغرافيايي جا گرفته در يك گستره.

به گفتهء الکساندر دوگين- فيلسوف و جيوپوليتيك دان روسي، جيوپوليتيك جهان بيني است. چونان نظامي از علوم است. در همان ترازى قرار دارد که مارکسيسم و لبراليسم و مانند آن.

در يك تعريف ديگر، جيوپوليتيك چونان جهان بيني دولت و قدرت آمده است- علمي است در بارهء دولت- براي فرمانروايي و جهانستاني.

در جيوپوليتيك دو مقوله وجود دارد: يكي مقوله «تيلورو کراسي» يا حاکميت بري (قاره يي) يا «قاره سالاري» و ديگري «تالاسوکراسي» يا حاکميت بحري «دریا سالاري».

ماکيندر در چهارچوب «محور جغرافيايي تاريخ» جهان را از دیدگاه جيوپوليتيك به سه بخش تقسيم مي کند:

.Hearthland (Lendland), Rimland, Island

براي درك بهتر اين مفاهيم بهتر است به نقشهء جهان يا از آن هم بهتر به کرهء جغرافيايي (گلوبوس) نگاه کنيم. منظور از «هت لند» (قلب قاره) سرزمين پهناور روسيه و دشت هاي گسترده سيبري است. مفهوم «لن لند» که تازگي ها به هت لند افزوده شده است، از رود «لنا» گرفته شده و به سرزمين واقع در خاور و شمال

خاوري رود لنا اطلاق مي گردد که در واقع يك مفهوم فرعي است. از دیدگاه دانش جيوپوليتيك همه سرزمين هاي قاره يي پيوسته به ساختار هاي پلانفرمي (کاراتوني) سيبري و رويسه (پلانفرم يا کراتون يك اصطلاح جيوکتونيكي است که مربوط جيوولوجي ديناميكي مي گردد) زير نام هرت لند شناخته مي شوند. از دی جيوپوليتك دان های روسی، همه کشورهای آسیاي میانه و قفقاز، کشورهای اروپاي خاوري و حتا آلمان در جمله کشورهای هرت لند مي آیند. بسياري از دانشمندان فرانسوي دوست دارند فرانسه را که موقعيت بين البيني میان هرت لند و ريم لند دارد، نیز از جمله کشورهای هرت لند بخوانند. کشور افغانستان با آن که ظاهراً در شمار کشورهای هرت لند به شمار مي آید، اما يگانه کشور جهان است که تا کنون موقعيت جيوپوليتيك آن به گونه نهايي تثبيت نشده است.

ريم لند- به همه کشورهای که در کرانه هاي شمالي، باختري و جنوبي اروپا، شمال باختري افريقا و ترکیه و کشورهای جنوبي آسيا که به اقيانوس ره دارند مانند ايران، همه کشورهای عربي و نيمقاره هند تا ماليزي و سنگاپور و تایلند و جاپان و ويتنام و حتا چين (هر چند مناطق باختري چين مربوط به هرت لند آسیايي مي گردد و از اين رو چين کشوري است که از يك سو هرت لندي و از سوي ديگر ريم لندي) اطلاق مي گردد که به شکل ماهتاب (هلال) در میان هرت لند و آيلند افتاده است.

آيلند- به قاره هاي امريکاي شمالي و جنوبي و بخش بزرگ قاره افريقا و آستراليا اطلاق مي گردد. در واقع به بخش اعظم نيمکره باخترتي.

بايسته است يادآور گرديم که جزيره انگلستان با آن که از دیدگاه جغرافيايي به ريملند تعلق دارد، با اين هم با واقع بودن در میان هرت لند و ريم لند از يك سو و آيلند از سوي ديگر از موقعيت برجستهء جيوپوليتيك برخوردار است و با بهره گيري از همين موقعيت توانسته است با توجه به توسعهء دريانوردي و بازرگاني در کارزار سياسي-نظامي دو قرن اخير پيشروتر نقش بازي کند. به هر رو به گونه کلاسيك روسيه به عنوان نماينده هرت لند و انگلستان به

عنوان نماینده ریم لند و امریکا به عنوان نماینده آیلند شناخته شده است.

در تاریخ بشریت بیشتر همین ریملند بوده است که مهم تمدن ها و فرهنگ ها، جنگ ها و کشاکش ها و بازرگانی و پیدایش مذاهب بوده است. از این رو وارد شدن هرت لند و آیلند در تاریخ سیاسی پدیده یی نوي به شمار مي رود و با استیلاي سيبري توسط روسها و کشف قاره امریکا ربط دارد.

بخش دوم (این بخش قرار است در شماره دوم پیمان ملي به نشر برسد)

مهمترین قانون جیوپولیتیک عبارت است از تائید دوآلیسم بنيادي بازتاب یافته در ساختمان جغرافیایی سیاره و در تیپولوژی تاریخی تمدن. این دوآلیسم در تقابل تلوروکراسی و تلاسوکراسی بازتاب یابد. خصلت این گونه تقابل در رویارو قرار دادن تمدن بازرگانی (آتن) و تمدن نظامی- اقتدارگرایی (روم- اسپارت) خلاصه مي گردد. به بیان دیگر دوآلیسم میان «دموکراسی» و «ایدئوکراسی».

قوانین جیوپولیتیک برای تجزیه و تحلیل تاریخ سیاسی، تاریخ دیپلوماسی و برنامه ریزی استراتیژیک بس مناسب و مساعد اند. این علم آمیزشهای متعددی با جامعه شناسی، سیاست شناسی، تبارشناسی، استراتیژی نظامی، تاریخ مذهب، دیپلماسی و مانند آن دارد.

از دیدگاه تاریخی علم جیوپولیتیک سه دوره را سپری کرده است. یکی دوره پیش از کریستف کلمب، دوم دوره کلمب و سوم دوره پس از کلمب. در واقع این کلمب بود که با دگرگون ساختن تصور انسان از جغرافیای سیاره علم جیوپولیتیک را وارد عصر نوینی از تاریخ ساخت. در تاریخ جیوپولیتیک نوین از یک سو دکترین پتر کبیر مبني بر مبدل ساختن روسیه به يك ابر قدرت قاره یی و از سوی دیگر دکترین مونرو که گستره جویی میریدیانال (طول البلدی) را برای متحد ساختن قاره امریکا و در واقع تامین نقش برتر برای آیالات متحده زیر نام استراتیژی «پان امریکن ایسم» پیشکش کرد؛ نقش به سزای بازی می کند.

در واقع این دکترین مونرو بود که زمینهء مبدل شدن امریکا را به يك ابر قدرت دریایی به جای انگلستان فراهم آورد. تلاش هایی که در تاریخ در زمینهء جهانگشایی صورت گرفته اند، مانند جهانگشایی های ایرانیان و یونانیان یا اعراب و سپس جنگیزخان و تیمور و ترك ها و سده های پسین ناپلئون و هیتلر همه تلاش های بوده است مبتنی بر گستره جویی قاره یی یا هرت لندي و بیشتر جنگ هایی که در این راستا صورت گرفته است؛ جنگ های درون قاره یی بوده است.

جنگ های میان ناپلئون و روسیه و آلمان و روسیه را می توان نبر میان مدعیان خسروی قاره ها به شمار آورد. تنها جنگ های استعماری انگلیسی ها با دیگر کشورها در راستای تسلط بر ریملند رخ نموده بود. این استراتیژی را در علم جیوپولیتیک به نام استراتیژی «انکوند» یا اشغال کرانه های یورشیا می خوانند.

کشاکش های میان روسیه و ترکیه و ایران در سراسر سده نهم از دیدگاه جیوپولیتیک تلاش يك کشور قاره یی (روسیه) برای دستیابی به ریملند یعنی راهیایی به مدیترانه و خلیج فارس بوده است. در همین راستا همچشمی ها و رویارویی های شوروی و امریکا نیز در گام نخست رقابت بر دستیابی بر ریملند بود.

در آتیه علم جیوپولیتیک تحول بیشتری پیدا کرد. نیکولاس اسپیکمن هالندی جیوپولیتیک را چونان آلهء سیاست مشخص بین المللی، چونان روش آنالیتیک و سیستم فرمول ها که اجازه می دهد موثرترین استراتیژی را تدوین کرد، بررسی می کند. اسپیکمن در کتاب های «استراتیژی امریکا در سیاست جهانی» و «جغرافیای جهان» ده معیار جدا می کند که بر پایه آن بایست قدرت جیوپولیتیک دولت را تعیین کرد: گستره، طبیعت مرزها (طبیعی بودن مرزها)، تعداد نفوس، معاون، توسعهء اقتصادی و تکنولوژیک، توان مالی، همسانی تباری، تراز انتیگراسیون (همپیوندی) اجتماعی، ثبات سیاسی و روحیهء ملی.

اسپیکمن در واقع معیار پیروزی کشورهای لیبرال دموکرات بر اروآسیا بود. او را می توان با دریاسالا میهان «پدر اتلانتیزم» خواند.

در برابر تیوری اتلانتیسم انگلوساکسون، هاوس هوفر تیوری بلوک قاره یی محور برلین-مسکو- توکیو را پیشنهاد کرد.

دانشمندان جیوپولیتیک در واقع آدم هایی اند که با تیز بینی فراوان و مسؤولیت توانایی دارند تا روند های تاریخی توسعهء جهانشمول را در گستره شناسایی کنند، جای دولت و مردم خود را در این متن باز یابند و مؤثرترین طرح مستل آینده را پی ریزی کنند.

در علم جیوپولیتیک دبستان های معاصر و تیوری های مدرنی وجود دارد. یکی از این تیوری ها **One World** موندیالیسم است، یا حکومت جهانی.

از دیدگاه جیوپولیتیک، شکست اتحاد شوروی در جنگ سرد بیش از هر چیزی یک شکست جیوپولیتیک بود. اتحاد شوروی به عنوان یک ابر قدرت قاره یی (هرت لندي یا تلوروکراتیک) برای چیره شده در رویارویی جیوپولیتیکی با امریکا که یک ابر قدرت دریایی (آیلندی یا تلاسوکراتیک) و در اتحاد نزدیک با کشورهای ریملندی بود؛ دو راه بیش نداشت. یا این که در دو محور (محور اروپای باختری یا هدف تسخیر سراسر اروپا و محور آسیای جنوبی با هدف تسخیر سراسر آسیا) جنگ های سهمگینی را به راه اندازد؛ تا این که با عقب نشینی تاکتیکی و استراتژیکی در برابر امریکا زمینه آرایش یک اردوگاه تازه «هرت لندي- ریملندي» (اروآسیای) فراهم گرداند. این اردوگاه می تواند در چهار حوزه اروپا، اوقیانوسیه، هند و چین و جهان اسلام آرایش یابد.

گرباچف بر پایهء نظریه کانورگنشن (همگرایی) در دوران جنگ سرد این راه را پیمود و صفحهء تازه یی را در سیاست جهانی گشود. در واقع، گرباچف را می توان به عنوان معمار نو آرای جیوپولیتیکی جهان نامید. تیوری گرباچف زدایش دوآلیسم ایدئولوژیکی و جیوپولیتیکی جنگ سرد از راه ایجاد فرهنگ نو تمدن نوینی که بتواند میان سوسیالیسم و سرمایه داری راه سومی بکشد، را در نظر داشت. یعنی در واقع میان اتلانتیسم و کانتنتالیسم. مارکسیسم شوروی مانع عمده یی شمرده می شد که ممکن بود آن را با رویکرد به سوسیال دموکراسی میانه رو دارای بار رویزیونیستی با روگردانی از تزه های دیکتاتوری پرولتاریا، مبارزه

طبقاتی، ملی سازی وسایل تولید و از میان برداشتن مالکیت خصوصی برطرف کرد.

در برابر این استراتیژی روسیه، امریکا دو مدل تازه نیواتلانتیسم را به میدان آورد. یکی از این دو تیوری، تیوری برخورد تمدن ها (Clash of Civilisation) ساموئل هانتینگتون رئیس انستیتوت پژوهش های استراتیژیک جان اولن است که نظریه نظم نوین جهانی بر پایه آن ریخته شد و متوجه حاکمیت جهانی برای ایالات متحده است. او معتقد است که برخورد تمدن ها در جهان پس از فروپاشی شوروی اجتناب ناپذیر و ناگزیر است. هانتینگتون می گوید پیروزی استراتیژیک به معنای پیروزی تمدنی نیست. *The west and the Rest*. در واقع این استراتیژی، استراتیژی جمهوریخواهان امریکا است. در برابر این تیوری، آقای خاتمی تیوری گفتگوی تمدن ها را به عنوان استراتیژی جهان اسلام مطرح و حتی پیشنهاد کرد سال 2001 به نام سال گفتگوی تمدن ها نامیده شود. این پیشنهاد آقای خاتمی از سوی سازمان ملل پذیرفته شد و سال 2001 را به نام سال گفتگوی تمدن ها نامیدند.

تیوری دوم، تیوری «پایان تاریخ» فرانکس فوکویاما است. فوکویاما بر آن است که ایدئولوژی لیبرالیسم دموکرات باختر بدیلی دیگری ندارد و با فروپاشی اتحاد شوروی دیگر تاریخ پایان یافته است و کشور های دیگر جهان دیر یا زود همین راه پیموده شده در باختر را در خواهند نوردید. هر دو تیوری چه در امریکا، چه در ایران و چه در روسیه و چه در دیگر کشورهای جهان به بوته نقد کشیده شده و جر و بحث های جدی را برانگیخته اند. (از جمله در همین سال 2002 آقای داکتر چنگیز پهلوان کتاب جالبی نوشته اند زیر نام «تمدن» که در شهر کلن آلمان به چاپ رسیده است).

از جمله تیوری های دیگری که در این راستا ارائه گردیده است، تیوری «پساکاتاستروفیک» ژاک آتالی مشاور شخصی فرانسوا میتران رییس پیشین بانک باسازی و توسعه اروپا در کتاب «خطوط افق» - عصر سوم (عصر پول) است. از نظر آتالی دوآلیسم جیوپولیتیک از میان می رود. جهان یگانه می شود و جیواستروکتورالیزاسیون

جدیدی پیدا می کند. این بار بر پایه اصول جیواکونومیک. برای نخستین بار طرح جیواکونومیک را فریتس ریگی توسعه داد و آنرا فرنان برودل عامه گیر ساخت.

آن چه امروز به عنوان یک تیوری مطرح جلوه گری دارد، همین تیوری برودل است. در یک تعریف عامه فهم جیواکونومیک- عبارت است از ورزیون ویژه جیوپولیتیک موندیالیستی (جهانگیر) که عوامل جغرافیایی، فرهنگی، ایدئولوژیک، تباری، مذهبی و سایر عوامل را که سرشت نفس برخورد جیوپولیتیک را تشکیل می دهند، نه بل صرف واقعیات ناب اقتصادی را در رابطه آن با ساحه «گستره» اولویت می دهد. در تیوری جیواکونومیک جهان به سه ناحیه تقسیم می گردد: گستره آمریکا، گستره اروپا (افریقا+آسیا) و گستره اقیانوس آرام (گستره شگوفایی نو).

در این جا بایسته می دانیم به یک تیوری دیگر جیوپولیتیکی اشاره کنیم. این تیوری زیر نام «ایدئولوژی راستگرایان نو» است که از سوی آلن بنوئی فرانسوی ارائه گردیده است. بنوئا می پنداشت که اصل مرکز گرایی «دولت-ملت» یا «کشور-ملت» (Etat-Nation) از دیگاه تاریخی دیگر کارایی ندارد و آینده از آن «گستره های بزرگ» است. آن هم اساس این گونه «گستره های بزرگ» می بایست نه آن چنان اتحاد کشورهای گوناگون در یک اردوگاه پراگماتیک، بل شمولیت گروه های تباری (اتنیکی) دارای ابعاد گوناگون در یک «امپراتوری فدرال» واحد بر شالوده های مساویانه باشد. این گونه فدراسیون (امپراتوری فدرال) باید از دیدگاه استراتیژی واحد و از دیگاه تباری متفاضل باشد.

تیوری دیگری که شایسته یادآوری و شایان بررسی است تیوری ژان تریار- همتای اروآسیایی دکترین مونرو امپراتوری (ارو-روسی) است که به گونه فشرده به آن اشاره می کنیم. تریار جیوپولیتیک را مضمون اصلی سیاسی می پنداشت که بدون آن ناممکن است استراتیژی خردمندان و دور اندیشانه سیاسی و دولتی را تدوین کرد. ژان تریار تیوری سیاسی خود را بر اساس «خود بسندگی گستره های بزرگ» بر پا کرد. این تیوری را که در میانه های سده نهم اقتصاد دان آلمانی- فرید

ریش لیست توسعه داده بود، تاکید می کرد که توسعه کامل استراتژیک اقتصادی دولت ممکن است تنها در آن مورد هر گاه دولت دارای ابعاد بسنده جیوپولیتیک و امکانات بزرگ ساحوی باشد.

تریار با پذیرفتن این اصل به این نتیجه رسید که اهمیت جهان دولت های اروپا به صورت کلی از دست خواهد رفت هر گاه آن ها در یک امپراتوری واحد یکجا نشوند و در برابر ایالات متحده ایستادگی نکنند. در این حال، تریار می پنداشت که این چنین «امپراتوری» بایست نه فدرال و از نظر منطقه یی دارای سمت گیری، بل به اندازه ممکن «سراسری»، مرکزی باشد. این ساختار باید به عنوان یک «کشور-ملت» واحد نیرومند قاره یی باشد. تفاوت اصلی دیدگاه بنوئا با تریار در همین نهفته است. به گمان بسیار اندیشه ایجاد «جامعه اروپایی» و «بازار مشترک اروپا» و رایج شدن پول جدید «یورو» بر پایه تفکرات او پا گرفته است.

در پایان سال های دهه 70 دیدگاه های تریار متحمل دگرگونی هایی چندی گردید. آنالیز اوضاع جیوپولیتیک او را به این نتیجه رسانید که ابعاد اروپا دیگر برای آن که از تالاسوکراسی امریکا رهایی یابد؛ کافی نیست. در نتیجه شرط اصلی آزادی اروپا عبارت است از اتحاد اروپا با روسیه (شوروی).

این گونه، او از ساختار جیوپولیتیک مشتمل بر سه حوزه اصلی باختر، اروپا، روسیه؛ به ساختار تنها با دو سازواره - باختر و قاره «ارو آسیا» رسید. در این حال تریار به نتیجه رادیکالی رسید مبنی بر این که برای اروپا اتحاد با شوروی بهتر است تا با سرمایه داری امریکا. در این تحلیل تریار عواملی را که حتماً شوروی را فرو خواهند پاشید توضیح داد. او می گفت هر گاه شوروی در آینده های نزدیک گام های فعال جیوپولیتیک به سوی اروپا و جنوب بر ندارد؛ فروپاشی آن ناگزیر است. بایسته می دانیم یادآوری کنیم که یکی از دلایل لشکر کشی شوروی به افغانستان از دیدگاه جیوپولیتیک هم ضرورت جیوپولیتیک شکرستان بن بست جیوپولیتیک پدید آمده در رویارویی با باختر بود که به ناکامی سیاسی انجامید. از همین رو است که

بیشتر دانشمندان شکست شوروی در افغانستان را یک شکست سیاسی می‌دانند.

ناگفته پیداست و هویدا است که موضوعات اکادمیک و علمی هر چند جالب هم باشند، باز هم خسته کن و دلگیر اند. برای اینکه اندکی از خستگی خوانندگان گرامی کاسته باشیم، چنگی می‌اندازیم به دامن ادبیات. موضوع جیوپولیتیک از دایره دید نویسندگان آثار آفرینشی نیز بیرون نمانده است. به گونه مثال ژان پارولیسکو-نویسنده فرانسوی موضوع جیوپولیتیک را در تراز رمانتیسیم مطرح کرد.

برای نخستین بار موضوعات جیوپولیتیک را ژرژ ارومنلا در کتاب «انتي اتوپي»، 1984 تقسیم فوتورولوژیک سیاره را به سه بلوک قاره‌یی- آسیای شرقی، ارو آسیا و اقیانوسیه به پرده کشید. موضوعات همانندی در آثار ارتور کیستلر، الدوس خاکسلی، رایمون ایللیو دیده می‌شود.

بر گردیم به دنباله گفتار. روبر استویکرس در تیوری خود نقش ارزنده‌یی به اقیانوس هند می‌دهد. او این اقیانوس را راهی به سوی حاکمیت جهان می‌داند. او می‌گوید کنترل دریایی بر اقیانوس هند عبارت است از موقف کلیدی برای تاثیر جیوپولیتیک همزمان بر سر مهم‌ترین «گستره بزرگ»- افریقا، ریلند جنوبی ارو آسیا و منطقه اقیانوس آرام. در تیوری او نقش ارزنده‌یی به جزیره دیگو گارسیا داده می‌شود. تصادفی نیست که امریکا این جزیره را به بزرگترین پایگاه دریایی خود در آورده است.

در اینجا بی‌مورد نیست نگاهی به جیوپولیتیک اسلام بیافکنیم. کارلو تیراچانو دانشمند ایتالیایی بر آن است که جهان اسلام به پیمان‌ه‌یی بسیار بزرگ بیانگر منافع قاره‌یی جیوپولیتیک است. به باور او اتحاد استراتیژیک اسلام و روسیه نجات دهنده اروپا و خود جهان اسلام از چنگ امریکا است.

در پایان اشاره‌یی می‌کنیم به استراتیژی‌های جیوپولیتیکی روسیه. در شوروی پیشین به شدت از کاربرد واژه جیوپولیتیک خودداری می‌شد و این علم

چونان يك علم محرم مانده بود. و اين دلایل خودش را داشت. به هر رو يكي از نخستين تيوري هاي علمي در زمينه جيوپوليتيك را ساوينسكي ارائه داد. بر پایه اين تيوري تنها اتحاد قارهء اروآسيا مي تواند در برابر امريكا بایستد. در آینده اين تيوروي را لیون گومیلیف زیر نام تئوري «نئو اورآسیایسم» توسعه داد.

به گفتهء ساوينسكي مقولهء «جبر جغرافیایی» («جیو دترمینیسم») ، تئوري «اتنوژنیر» و سایکل هاي «اتنیکی» تمدن روسي بر پایهء اتنوژنیز ترکی-سلاوي شکل گرفته است که از دیدگاه جغرافیایی به مثابهء ائتلاف تاریخي درختزار و دشت شکل گرفته است. همو بافت خوردگی جيوپوليتيك درختزار و دشت ماهیت تاریخي روسیه را تشکیل مي دهند. خصلت فرهنگ آن، تمدن، ایئولوژی و سرنوشت سیاسی آن را از پیش تعیین مي نماید. گومیلیف با پیروي از اشنپنگلر و توین بی سایکل هاي تمدن و فرهنگ را از هم جدا مي نماید و همچنان اتنوس هاي مربوط را. از دیدگاه او تشکیلات اتنو-فرهنگی- ناسیون ها، دولت ها، جوامع مذهبی- از همه نگاه ها مشابه به ارگانیسیم هاي زنده اند. آن ها دوره هاي تولد، جوانی، پختگی و پیری را پشت سر مي گذارند و سپس یا اینکه نابود مي شوند و یا اینکه به ریلیکت (پاره ها) نا منهاد تبدیل مي گردند.

آخرین تيوري مطرح شده در روسیه «نئو بی پولیاریسم» یا دو قطبی گرایی نو است. بر پایه اين تيوري محور افقي پاریس- برلین- مسکو- و توکیو و محور عمودي مسکو- پکن- تهران- دهلي- چونان يك کلیت قارهء اروآسیا را در برابر قارهء امريكا وقایه مي کند. شماری از تندروان روسي به اين هم بسنده نمی کنند و به اين باورند که سر انجام کشاکش هاي جيوپوليتيکی اروآسیا و امريكا با پیروزي اروآسیا بر امريكا و دستیابی «قاره یی ها» بر «دریایی ها» پایان خواهد یافت. آن ها بر آنند که با دستیابی به وحدت در اروآسیا به عنوان يك قاره واحد، امريكا از منابع انرژی محروم شده و سر انجام دستنگر اروآسیایی ها خواهد گردید. آن ها بر آنند که همو اسلام امريكا را از در خواهد آورد و آخرین تکیه گاه امريكا در ارو آسیا هم بریتانیا خواهد بود که سر انجام ناگزیر خواهد گردید بنا به دلایل اقتصادي و منافع مالي به

ارو آسیا بپیوندد. زیرا از دیدگاه جیوپولیتیک ریملند در واقع مرزهای اروآسیا است و بریتانیا خود جزئی است از ریملند.

آنچه مربوط به افغانستان می‌گردد، باید بگویم که مساله افغانستان از دیدگاه علم جیوپولیتیک گذشته از جیوپولیتیک جهانی که طبعاً افغانستان به عنوان جزیی از جهان نمی‌توان بیرون از آن باشد، مربوط جیوپولیتیک منطقه می‌گردد. در کنفرانسی به سال 2001 در لندن در افغان اکادمی داشتم، به تفصیل در باره جیوپولیتیک منطقه می‌و موقعیت جیوپولیتیک افغانستان سخن گفتم. البته جریان آن کنفرانس نیز کتاب افغانستان به کجا میرود؟ در دسترس خوانندگان گرامی قرار گرفته است. از این رو در اینجا نمی‌خواهم روی آن درنگ کنم. تنها یادآوری یک نکته را بایسته می‌دانم و آن این که افغانستان چاره می‌دیگری ندارد جز این که برای برون رفت از بحران های متعدد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و سایر بیماری ها همراه با دیگر کشورهای همسایه که به بیماری های همانندی مبتلا هستند و همه در منگنه های جیوپولیتیک و فاقد عمق استراتیژیک اند و از نگاه توسعه یا در حالت توسعه وابسته اند یا در حالت توسعه نیافتگی و در بند سنت های عمیق قبیله می‌و درگیر کشاکش های تباری، زبانی و اجتماعی در جستجوی ساختارهای نوین منطقه می‌برآیند.

به هر رو به گونه می‌دیده می‌شود کشاکش های جیوپولیتیکی در پهلوی انگیزه های اقتصادی و روان از عوامل اصلی آتش افروزی در جهان بوده و زمینه ساز بربادی ها و تباهی های بسیاری گردیده است. به امید آن که روزی انسان- این موجود نا شناخته دست از ویرانگری برگیرد و در اه انسانیت و آرامش و آبادانی گام بردارد.